

که عشق سارعت است بهر آنچه رضای معشوق
 در آنست و این نیز مسلت که کشش عشق در طبع
 سلیم بسوی زنان است و اهل فرانس را میل
 شدیدی بدیشان • آری وقت طبع و حسن
 عنادمت در اجتماع بعشق حاصل میشود (بیت)
 (هر که عشقش نیست یکسر کار و بار)
 (بهر او پالان و افساری پیار)
 (عربی) فلا خیر فین لایحب و بعشق •
 پاره بر آنند که سکلابان زمان پیشین
 مردگان را میسوزانیدند • هر گاه مردی زن دار
 همرد زنش را نیز باوی با آتش میانداختند • این
 آیین در نزد قدماء (اسوج) نیز معتاد بوده است
 و اکنون هم در هندوستان جار است • چنانچه
 هر گاه مرد بمیرد و زنی از او بماند آ زن آهسته
 آهسته با تشکاهی که لاشه شوهر را میسوزانند
 در میآید و بمرک خود بسوزش با آن لاشه مقاسات
 مینماید • در شهر کلکنه سالی بقدر هشتصد
 زن باین عادت مستمجن میسوزند • اما اقدام
 زنان با تشکاه نسبت بکستاخی و هراسناکی و معنی
 ایشان و سستی اعتقاد ایشان یکسان نیست • برخی
 با کستاخی و شادی خود را با آتش میاندازند و لاشه

شوهرا در میان آتش بیغل میگیرند و باکی
نمیدارند تا اینکه با او خاکستر شوند . پاره
دیگر از روی سست باوری خویش با آتش نمیآیند
مگر بدلائل براهمی و ترغیب و تشویق پدر و مادر
در آن باب . پس در هنگام در آمدن با آتش
آلات و ادوات ساز و موسیقار میسوازند
و التهاب و شعله آتش را با روغن خالص میافزایند
تا فریاد و فغان زن باطنطنه و طنین آلات و آتش
شنیده نشود . و این امر در نزد ایشان موجب
ثواب آخرت است و تقرب بحضرت عزت .
این ثواب را (سعطه) مینامند که بزبان هندی
بمعنی قربت مستحب میباشد که از یوگان صادر
میشود . اینک دلیل آنکه اعتقاد باطل و رسوم
باطل تا بجه درجه در نفس زنان مر کوز و مستحکم
است . باید دانست که باعتقاد هندوان هلاک
انسان خود روا نبود . این عادت بدعت براهمه
و پیروان برهماست که آنرا بدین سنت تحر یص
و ترغیب و بترك آن تهدید و ترهیب مینمایند .
میکویند که این سنت زنان شوهر مرده
و شوهر شاز او سیله فوز برتر درجات بهشت است .
همچنین گویند که از مؤکدات این عمل یکی

هم آنست که درهند دختران درخورد سالی شوهر میکنند و بمفارقت خویشان و تربیت درزیر دست شوهران خوگر میشوند . پس از مرگ شوهر ایشان را پشت و پناهی و گریز گاهی نمی ماند . باقتضای ضرورت باید بمخانه والدین برگردند . و در سایه سرپرستی آنان زندگانی کنند و حال آنکه در آن دیار پدر و مادر را چندان دلسوزی و فکر بهروزی فرزندان نیست . پس بحکم (البار ولاالعار) شکنجه آتش را بسرزنش خویشان ترجیح میدهند . از جانب دیگر هم ترغیب و تشویق بر اهمه مرگ را بر زندگی برایشان هموار تر میسازد . چه بر اهمه عیش دنیا را فانی و عیش آخرت را باقی بنزد با کدورت و کدران و آنرا باصفوت و جاویدان مینمایند . میگویند که هرزنی که درین نشأ خود را بالاشه شوهر بسوزاند درنشأ آخرت بشمار هرسرموی وی هزار سال بخوشکواری نشاط میراند و در نعمت سرمدی مخلد و مؤبد میناید .

این است که بیشتر از زنان بی بیم و هراس و بی اندوه وزاری پس از بخشیدن لباس و پیرایه و بدرود

خویشان و همسایه پای در آتش میگذارند و پروای هیچ ندارند . هر چند دولت انگلیز ایشانرا ازین عادت باز داشتن خواست دسترس نشد . چون در شهر مجال اجرای این آیین نمی یابند بصحرا میروند و در آنجا داخل این ثواب میشوند . انگلیزانرا کان اینکه پیش روی این عادت را گرفته اند ولی محض کائنات و آن عادت هنوز در میان . (بیت)

(رسم بد در طبیعتی که نشست)

(زود تا بروز حشر از دست)

گویند که با آن تشویق و ترغیب براهمه کراه و بااهانت و خاری پدران و مادران دنی و بدخواه ابطال این عادت شایع ممکن نتواند بود . آیا ممکن نتواند بود که با دلائل و براهین خاطر نشان پدر و مادر کرد که تربیت دختران از اذاقه عذاب شدید بدیشان اسلم و اعظم است . آیا با تربیت و تعلیم اضلال و اغوا بودن اقوال براهمه را نمیتوان بدیشان تلقین و تفهیم کرد . از غرائب امور یکی هم اینکه از زنان (نیر) که قبیله ایست در صحرای (بیبار) و در میان سایر قبایل آنجا ایشانرا شرفی است حکایت

میکنند . گویند که آن زنان را عادت از مادات
 همه زنان مختلفتر است . چنانچه مردان این
 قبیله همه اصحاب حرب و جنگند و شغلی بجز
 این ندارند و هرگز در فکر اندوختن معیشت
 با زنان خود نیستند . پس زنان متکفل معاش
 مردانند . هر زنی را خانه ایست و چند شوهر
 دارد که بنوبت یکان یکان به نزد وی می آیند .
 گویند که هر مردی را دری جدا گانه است که
 از آن در داخل میشود و سلیح خود را بیرون در
 میگذارد . و نیز گویند که آن زنان ایام
 مخصوصی است که در آن همه شوهران را جمع
 میسازد و مهمانی بدیشان میدهد . خود با ایشان
 غذا میخورد بی آنکه در میان ایشان بجز مواخات
 و تحابی چیزی واقع شود . همچنین زن همه
 فرزندان را که ازین شوهران حاصل میشوند
 می پرورد بی آنکه پدرشان را بشناسد . اینچنین
 عادت در میان اهالی (اسپارته) که فرقه
 از قدمای رومیانست بوده است اما اکنون
 از ایشان اثری نیست .

قریب بنقیض این قهره اینکه گویند گروهی
 از زنان بودند که ایشان را (همزون) مینامیدند

یعنی زنانی که ترك شوهر میکنند و نفس خود را
 وقف جنگ و جدال میکنند . اکنون این
 عادت منقطع گردیده است و از آنان اثری نمانده .
 اینقدر هست که در میان پاره اقوام جنگجویان
 یافت میشوند که مانند شوهران خود فن جنگ
 و حرب میدانند و باشوهران جنگ میروند
 و بدیشان یاری میدهند و در جنگ کار مردان
 میکنند . پیش ازین سکان (اسوح و نوروج)
 در فرنگستان زنانرا کشتیبانی و دزدی و جنگ
 در کشتی میآموختند . اکنون هم در جبال
 بلاد (موره) طایفه لشکری است از زنان باسلیح
 جنگ آراسته که در جنگها سرکردگی جماعتی
 میکنند (مانیوت) نام که بمعنی ر بایدگان است .

(فصل هفتم در نسل و نژاد)

زه و زاد از جمله امور است که در نزد همه
 مردم ستوده است و عدم آن نوعی از نقایص
 و عیوب شمرده . این است که گفته اند زن نازا
 نباید گرفت . در ممالک اسلام و سایر جایها
 که زیاده از یک زن ~~ص~~ گرفتن و تصرف
 در جوارگی جایز است باز گست که کسی پیش
 از بیست سر اولاد داشته باشد . از رسوم

اهل کوه قاف یعنی چرکسان اینکه فرزندان خود را بدست دهقانان خود بیروزش میدهند - در برخی بلاد دختر را برای ازدواج میفروشند این است که هر پدر را دختر بیشتر مال و منال بیشتر است و دختران نوعی از روت و یسارند . بسیاری از پدران آن دیار بدختران خود که ملك ایشانست پیش از بلوغ تصرف فروش مینمایند .

(خرخیز) ان فرزندان خود را بمقداری برنج یا آرد میفروشند . در بازار (وشنیدی) افریقیه بهای کودک سه کیله غله است . معامله پدران و مادران در حق فرزندان گاهی بسایه سنگدلی و بیرحمی میرسد چنانچه با اینکه مهربانی و دلسوزی در باره فرزند و ناز اولاد طبیعی است باز ایشان را هلاک و تلف میسازند . مغار به پیشین باهمه مردمی و تهذیب فرزند خود را بدست خود قربان مینمودند . گویند که یکی از پادشاهان (سچیلیا) وقتی که بر (کارناز) یان فیروزی یافت شرط آشتی وی با ایشان فرو گذاری این رسم ناهنجار ایشان بود . اهل جزیره (هوتاینی) اولاد خود را وقف بتی مینمودند (ادره) نام وعادت ذبح انسان برای آن تا اوایل این قرن باقی بود . همینکه می پنداشتند

که بت خشمناك شده است مو بدان بهرسو بانك
 میآوردند تا مردم اولاد نذر کرده خود را
 میآوردند و برای فرو نشاندن نایره غضب بت
 بکورستان میردند و بعد از قربانی جثه او را
 پاره پاره کرده ببر کهای پهن می پیچیدند
 و بدرختان میآویختند . اهل (اسپارته)
 بلکه رومیان هم باینکه اکثر رسوم خجسته
 و فرخنده داشتند چون زنشان فرزند زشت
 میراد بی هیچ دغدغه و تشویش خاطر او را
 برهگذار می انداختند تا پیکانگان بردارند .
 پیشینیان بلاد (اسوج) نیز در زمان تنکی
 اولاد خود را دور می انداختند .

گویند که در بلاد چین نیز از بسیاری
 نفوس انداختن اطفال برهگذارها شیوعی دارد .
 اما بزرگان و مروتمندان آنان را بر میدارند تا
 از سرما و کرما و کرسنکی و تشنکی نمیرند
 و سگان آنان را ندرند .

در یکی از جزایر (ماداکاشفر) مردم
 از پارسایان خود درخواست مینمودند تا زایچه
 مولود را کشیده طالع وی را میدیدند . اگر
 مسعود و نیک پی می یافتند چه به ازان
 و اگر شوم پی می یافتند و یا اینکه در ماه آذریا

نیسان فرنگی زاده بود بمغاره میبنداختند تا درندگان بدرند .

در جزیره (فرموز) زنان را دستوری نبود که پیش از سی و شش سالگی فرزند زایند و وجه این حرمت را کسی نمیدانست . پس اگر پیش از این سن زنی حامل میکردید جنین او را سقط مینمودند .

در بلاد (خیانه) یکی در میان قبیله (بیریس) چون زنی توام میراید ناچار یکی از آنان را میکشند بدین بهانه که توأمی فرزند نشانه عمر و زناکاری مادر است .

انکایران در میان هنود (جزرات) رسمی غریب دیدند چنانچه دختران را در حین زادن میکشند و ندانستند که این رسم از کجا بدانجا راه یافته است پس کوشیدند تا بسعی تمام کو یا این عادت را برانداختند .

پیش از این گفته شد که چرکسان فرزندان خود را به تربیت دهقانان میسپارند و پنخانه پدران و مادران نمایند مگر در وقت زن گرفتن و کم میماند که یکدیگر را نشناسند اینجا میگویم که مزد مری آنست که پدر طفل پس از رسیدن بسن رشد رسدی از آنچه او از غارت در راه

زنی میآورد بمر بی میدهد .
 اکنون باید دانست که اگرچه مرد سنگدل
 و بیرحم را پروای اولاد خود هم نیست تا چه
 رسد با اولاد مردم اما مردمان رحیم دل و صاحب
 شفقت از پرستاری و سرپرستی یتیمیان
 و بیچارگان در بیغ و کوتاهی نمی نمایند .
 در بلاد بزرگ بیکس خانه و یتیمخانهها که
 مارستان مینامند ساخته اند و بی پدر و مادر
 و سایر بیچارگان و یتیمان را در آنجا نهاده
 متکفل هر گونه احتیاجات و ضروریات ایشان
 میشوند و علوم و صنایع بدیشان میآموزند .
 در لندن بنام حضرت عیسی مارستانی
 سخت بزرگست که اطفال آنرا گاهی به پیشگاه
 شهر آورده باصورت متعدد نوازشها و مهمانیها
 میکنند . همچنین در (هامبورگ) نمس
 از برای زینه و مادینه مارستانیست که کودکان
 آنرا نخست در کوچها میگردانند و توانگر
 زادگان بایشان هدیهها و تحفهها نیاز میکنند بعد
 ازان ایشانرا در روز مخصوص بفرجگاهی
 میبرند و جشنی برای پاداش علم و عمل بدیشان
 دادن بر پا میکنند . همان طفل که در اثناء سال

در علم و هنر از دیگران بیشتر بوده پیشوا میسازند .
 وسایبان و کوشش کاران هدیهها بنام پاداش
 میدهند . بساهست که طفلی چندان هدیه
 میگیرد که برای سرمایه تجارت یا پیشه بعد از
 خروج وی از مارستان کفایت کند .

در جزیره (مالطه) متعلقان مولود
 در خانه او جمع میشوند و در پیش مولود
 سبده از حیوانات و نقول و سبده دیگر از اسباب
 سیف و قلم میگذارند تا طفل هر چه دست برد برسم
 تناول بعد از بزرگ شدن مناسب آن برای وی تعیین
 کار و پیشه میسازند و آن سبده را (قوقسیا)
 مینامند .

(فصل هشتم در پیری)

بدانکه پیری و سانخوردگی در بلاد حضری
 و بدوی بلکه در نزد وحشیان و بهایم صفتان
 هم صفت تعظیم و احترامست . حتی اینکه
 از باب منصبهای عالی مانند حکام و قضات
 در بسیاری از بلاد هم سانخوردگان را بر دیگران
 برتری و پیشی میدهند . وانکههی اصحاب
 مناصب را بلفظ شیخ یا برادف آن در بیشترین
 زبانها مانند پیرو آق صقال و امثال اینها

از الفاطمی که افاده معنی طاعن در سن کند
 یاد می کنند . پیش از این در شمال بلاد افرنج
 پیران ساخورده امنای شرایع و احکام می بودند
 و از روی کمال استغنا و بی نیازی بسبب مدخرات
 اذهان ایشان احتیاج بتدوین کتب و رسائل
 در آن باب نداشتند . ایشان نیز تابع و پیرو
 آیین و رسوم قدیم می بودند . و از اموری که
 از غرائب شمرده میشود جبلی و فطری بودن
 احترام و تعظیم شیوخت در نزد اعراب و اترک .
 برخی از دیو ساران و طوائف نامردم
 از جاده مرات مودت فطری پای بیرون نهاده
 مرتکب عادت بالکلیه خارج از مردمی و مروت
 می شوند چنانچه پیران درمانده از کار
 و بی دست و پا را بجهت اینکه از تحصیل قوت
 فرو مانده اند میکشند و انتظار اجل ایشان
 نمیکشند . گویند که کشتگان این گونه پیران
 نزدیک ترین مردم است بایشان از حیثیت
 پیوندی و خویشی با خرسندی پیران بقتل
 خود چرا که این امر مادت و عادت طبیعت ثانوی
 شده است . این رسم بد در یکی دنیای شمالی
 کم گردیده است بلکه نزدیک بدانست که از بیخ

و بنیاد برانداخته گردد؛ مانند اکثر از عواطف
وحشت و نامردی که کم کم از میانه برمیخیزد .
یکی از مصنفین میگوید صکه در یکی
از جزایرهای یونان که (سیوس اوزیا)
می نامیدند و قتیکه میخواستند پیری را بکشند
شراب زهر آلود بوی مینوشانیدند .

و چون این عادت از زمان قدیم در نزد ایشان
ریشه گیر شده بود از رک و ریشه ایشان بیرون
نمی رفت . این عادت نظیر مادتی است
که در نزد طایفه (افونیان) مؤسین
(مرسلیا) جاری بوده است . چنانچه
هرگاه یکی از شیوخ دیوان بلد از جان خویش
سیر میشد موجبات و اسباب قتل خود را
بیان میکرد و شراب زهر آلود برای قتل نفس
خویش میطلبید پس اگر بیان اسباب او را
مقبول و خرد پسند می دیدند از آن شراب
بوی میچشاییدند و اگر نه او را از آن عمل
منع می نمودند .

در بلاد هند در میان (مهرات) رسمی
بود سخت ناپسند اگر چه نادر الوقوع است
بدین گونه که اگر کسی را بر دیگری قرضی است

واستیغای آن نمی توانست یا اینکه بکسی مظلمه بود
 و توانائی اخذ ثار و انتقام از دستش بر نمی آمد
 حاققت و کودنی وی را بارتکاب امری شنیع
 و امیداشت . چنانچه مشعلهٔ افروخته بازنی
 پیر که پیشتر مادران طلبکار یا ستدیده یا یکی
 از خویشاوندانش بودی بخانهٔ بدهکار یا ستکار
 فرستادی تا خود را عرض و نذر سوختن و خاندان
 غریم را نشانهٔ تیر لعن و طعن جاویدی نمودن کردی
 و وعده و تهدید نمودی بدین که در دنیا و آخرت
 ایشان را آسایش و راحت حرام خواهد شد .
 گاهی غریم این امر را شوم و ناپسند شمردی
 و از رعب و هراس خود بوفای حق و استرضای
 خصم پرداختی . گاهی نیز بمقام نکول و اعراض
 بر آمدی تا پیر خود را آتش زدی . پس آن
 خاندان که موجب سوختن پیرزن میشدند
 از چشم اعتبار مردم ساقط و درجهٔ احترام
 و اعزازشان هابط میشد و مردم از آ میرزش
 آن خانواده کناره می جستند و شاید می پنداشتند
 که عذاب و نکال الهی بدان خاندان حلول
 نموده است و تا روز باز پسین روی رستکاری
 و خلاصی ندارند .

(فصل نهم در جناز)

کرامی داشتن مرده در نزد همه مردم طبیعی است اگرچه این اکرام بحسب اختلاف ائم مختلف است چنانچه شاید تعظیم و توقیر قومی مرگوتارا در نزد قومی دیگر غریب نماید . از عادات چار به در نزد بعضی تشییع جنازه است بادبده و کبکبه . مثلاً در میان اعراب بادیه نشین خویشان مرده در پشت سر تابوت پای برهنه میروند زنان کیسواترا پراکنده خاکستر بر سر می پاشند . نوحه کران برده میگیرند تا شعار شیون و اندوه اظهار کنند و مرده را باوصاف راست و دروغ بستايند . بعد از برگشتن از تشییع جنازه طعامی هم میدهند و شش بار مهمانی عزا می دهند و در آن مهمانها نوحه کران شکمها از عزا در می آورند . نخستین این مهمانها روز سیم دومین نهم سیومین پانزدهم چهارمین چهلم پنجمین دوسر شش ماه و ششمین دوسر سال مرگ مرده است .

در (ايسك جيل (ابرفات) و در پاره بلاد دیگر زنان در عزا شیون مینمودند موی می تراشیدند روی میخراشیدند و در میان چرکسان

مردان باتازیانه و چوب خود را کتک میزدند .
 در افریقیه و جزائر بحر معتدل که بحر جنوب
 و بحر کبیر نیز میگویند و فرنگان (پاسفیک)
 مینامند همینکه پادشاهی یا امیری بزرگ میرد
 جمعی از غلامان و بندکان را بر سر قبر ایشان سر
 میریدند و بنام اکرام با ایشان دفن میشوند .
 این عادت همان عادت رومیانست که چون
 مرده را اعزاز خواستندی اسب تازان و نیزه
 اندازان بمیدان بازی بر کاشتندی تا بازی
 کنان یکی از ایشان کشته شدی .

در زمان سلف رسم فرقه در اکرام بیت
 سوزاندن لاشه وی بود . مانند یونانیان و رومیان
 و قدماء فرانسه و نمسه و اهل (اسکندیناو)
 اینقدر هست که اهل (اسکندیناو) خاکستر
 بقیه مرده را در ظرفهای ناهموار ساخته نهفته
 در مقبره کلین یا از سنک در شست تا تراشیده دفن
 میشوند . در جهات شمالی آن بلاد اکنون
 پاره ازان سنگها موجود است . این سنگها
 اگر چه در ساخت ناهموار اما صحت استوار
 است . در پاره ازان ظرفها مبرهای دشوار شکن
 از آبکینه و مرجان و انکشترین و اسلحه برنده

نیز یافت میشود که وصله مرده و دلیل آنست
 که مرده آنها را استعمال مینمود .
 گویند که از پیشینان هیچ گروهی مانند مصریان
 قدیم یعنی قدماء قبط در امور دفن اموات اهتمام
 نداشته است . این گروه بدستگیری هنری
 از بدایع صنایع که بدن مرده را از پوسیدن
 و کنندیدن باز میدارد بقاء و عدم انتشار آن
 دست رس میشدند . چگونگی آن هنر اینکه
 جثه مردگان را باروغن بلسان میاندودند
 و در کنار نیل در مغارها و سردابهای از سنک
 تراشیده دفن مینمودند . تفصیل بلسان اندازی
 آنکه چون کسی میبرد جثه اش را به بلسانیان
 یعنی آنان که روغن بلسان میاندودند میدادند
 تا درون و دماغ او را بوجهی استوار در آورده
 پاک و پاکیزه میساختند پس بامواد مصطکی
 که اجسام را بانخاصیة درقرون متعدده متعاقبه
 از انحلال و تلاشی باز میدارد میخیسانیدند .
 پس از آن پارچهها و لفاقها بچیده آنرا مومیا
 مینامیدند آنکه باتابوتی آراسته یا باصندوقی
 بشکل همان مومیا دفن مینمودند . در مغارهای
 نزدیک بلاد قوص مومیا یافت میشود از کثرت

بر روی یکدیگر ریخته . اما قبور ملوک و بزرگان
 در سردابهای مخصوص است از سنگهای ناتراشیده
 و بیرونش نقشهایی که دلیل رتبه و پایه
 و چگونگی عبادت مرده است آراسته است .
 در بعضی از این مقبرها در نزدیک مرده بتی
 نیز هست چنانچه گویا میت ازو چشم داشت
 ثواب یا عقاب دارد و همانا اشاره است بدینکه
 روح را هر آینه ثوابی یا عقابی است . باری
 مومیای مصریان از مواد است که عجایب
 و غرائب بر وهان بیدار آنها سخت مشتاق
 و راغبند و هیچ کجینه آثار قدیمه نیست که
 چیزی از مومیای مصر در آن نبود . در میان
 بعضی از کفنههای مومیا از برك درخت
 مکتوبی یافت میشود مشتمل بر تمایل و تصاویر
 و مفید معانی خاص . گویند که آن مکتوبها
 متضمن مختصری از سیرت و ترجمه حال مرده
 و محتوی بردستورالعملیست بدلالات اخلاف
 بر مسلك اسلاف ولی تا اکنون کسی از این
 اخلاف بفهم رموز و اشارات آن اسلاف
 نرسیده است باینکه دریافت آن هر آینه بسیار
 سود مند است . همچنین با آن مومیایها

صورت‌های خنفسا از سنک پشم و آتش زن
 و مرمر سرخ و نیز صورفوا که ودواب بلسان
 آلود و آلات پیشه و کسب و کار میت و مانند اینها
 نیز یافت میشود . گذشته از اینها اگر مرده
 زن بودی و توانگر او را با پیرایه‌های پیراستندی
 پوششی ~~که~~ اندامش از وی بگذرد بوی
 پوشانیدندی قادر پارچه یکتا و ساده پیچیده
 نشود و مانند زندگان لباس او را دامن و آستین
 باشد . کترین فائده این امر آنکه آن مومیا
 عرض جمال و مظهر صورت آن مرده بودی .
 صندوق میت از چوب (چیر) که نوعی
 از انجیر است می‌بود و درون و بیرونش مزین
 و منقوش . بر سر هر قبری سنگی استوار
 مینمودند معنون باسم و رتبه میت . خلاصه
 در هیچ اقلیمی از اقلام از قدمای جاهلیت کسی
 مانند مصریان بنگاهداری اجسام مردگان
 اهتمام نمی نمود . لکن اهل (پرو) و (مکسیکا)
 نیز بدنه‌های مردگان را بلسان اندود میکردند
 خصوصاً بدنه‌های توانگران و حکام را . پیش
 ازین در جزائر خالدات طایفه بودند (غونس)
 نام پشت پشت در آنجا زاده و پروریده
 که در تحت حکومت اسپانیول قطع نسل

ایشان شد این طایفه نیز مردگان را باروغن
 بلسان میاندودند و بپوست بهایم کفن
 و در مغارها دفن می نمودند - پاره از آنها
 در همین ازمنه قریب نیز یافت میشد .

رومیان در امور اموات بی هیچ تکلف
 احتفال بسوختن اجساد و اجسام اکتفا
 می نمودند و خاکسترشان را در ظرفی سنگین یا
 رخامین نهاده آنها را در محرابی نزدیک شارع عام
 دفن می نمودند . در راههای نزدیک شهر رومیة
 الکبری ازین قبور بسیار بود و تا اکنون
 هم هست . در سایر بلادی که در زیر حکومت
 رومیان بوده است بر مزارها سنگها برافراشته اند
 و نام کسانی که بقای نام و شانسان مطلوب
 بوده است نگاشته . همچنین در بلادی که
 سنک آسان سنب و مستعد مدفن یافته اند
 آنها را تراشیده دخیه مردگان ساخته اند .
 در صحاری افریقه و بلاد یونان و اناطولی
 و فلسطین ازین گونه دخیها بسیار یافت
 میشود که اکنون تهی است ولی وقتی از اموات
 انباشته بوده است .

اکنون باید دانست که در میان این مردم

با این اعتنا بجهیز و تکفین و تدفین و با کبران
 پارسی که مرغان گوشت خوار را بخوردن
 گوشت مردگان دعوت مینمایند فرق بسیار
 است . مجوسان مرده را در حفره سر باز
 مینهند تا مرغان گوشتخوار از گوشت بدنهایشان
 بهره یابند پس استخوانهای باز مانده را
 خوبشاورند و بر میدارند و هیچ نمی پندارند
 که این عادت نوعی از اهانت بردگانست بلکه
 ارتکاب این عادت را بهترین ثواب و نیکوترین
 اعمال میدانند و در سپردن لاشه بخاک تا پوسیده
 و متلاشی شود بهره و فائده نمی بینند .
 در پاره بلاد یکی دنیا زنان هنود را
 عادت است قریب بدین چنانچه زن چون
 فرزندش میبرد جسد او را بزنبیلی میکندارد
 و بشاخ درخت میآویزد . برخی از قبایل
 یکی دنیای شمالی مرده خود را در همان کلبه
 که ساکنند دفن میکنند . در (از لند)
 جدید و حشیان مردگانرا در تنور خشک
 میکنند و بعد از تکفین آن در پور یا مانند مومیا
 برای نگاهداری در تابوتها میگذارند و در جایی
 دور از دست رسی آدمی میآویزند . گاهی هم

بعد از مرگ انسان را دفن میکنند و پس
 از یکسال قبرش را شکافته استخوانهایش را
 بمغلی عظیم میآورند و در آنجا جمع نموده
 باسبدی میآورند و یزند . از وحشیان هند طائفه ایست
 (فاروس) نام که مردگان را در تابوتی
 با آتش میاندازند و پس از سوختن خاکسترش را
 گرد آورده در همان جای سوزش دفن میکنند
 و بر بالایش قبه یا محوطه میسازند و تا سی شب
 در آنجا قندیل میسوزانند . عادت مشهده جنازه
 یعنی مرده کشتی در نزد ایشان آنست که
 جنازه را با ساز و آواز و با مستی بی پایان
 و پای کوبی فراوان تشییع نمایند . پس
 اگر مرده جاسنکین است و بشیون میارزد
 یکی از بندگانش را بر سر قبرش سر میرند
 تا جسدش را با جسد خواجه بسوزانند .
 اینگونه قربانی در میان جباریه برابره نابکار
 در بلاد افریقیه و آسیا و جز اینها بسیار
 واقع میشود . در جزیره (هایتی) و دیگر
 بعض جزائر مرده اغنیاء را با ظهار تحمل
 و تزیید و ازدحام و غلبه زنان بر میدارند .
 زنان لباس سفید در بر و کفشهای سفید بر پا

و دست‌آله‌های زرد بگردن باد بپوشای کلی
 در دست جنازه را تشییع میکنند تا عاقبت
 بخیر بگور رود .

در نزد یهود امر جنازه متضمن امور
 عجیب‌است . از آنجمله بسیار دقت و اهتمام
 دارند بدفع نظیر یعنی قال بدو در وقت همراهی
 جنازه پیوسته باستعاده از شیطان و به تسبیح
 و تهلیل بحضرت یزدان می‌پردازند . در (بولو
 یا) که استیجار نوحه کر و خواننده در جنازه
 از عادت مستمره ایشان است و پیش ازین
 نوحه و غنا چنگ و نای هم می‌افزودند چون
 کسی می‌برد پیری بسیار سانخورده در نزدیک
 جسد مرده جزوی چند از کتاب مقدسشان
 میخواند . در هنگام برداشتن جنازه لباس
 مرده را میدرند و مویش می‌سترنند و در هنگام
 دفن خویشاوندان جاه‌ها را چاک می‌زنند و روزی
 چند با همان جاه‌های چاک زده می‌مانند . فرزندان
 مرده خاک بر دهان و چشم‌ها می‌بارند .
 و در نهادن بلعد پای مرده را رو به بیت‌المقدس
 بر میگردانند . در مرگ زن شوهر با بازماندگان
 هفت روز بر خاک بسو گواری می‌نشینند بدن

نمیشویند سر نمی تراشند چند هفته بسیاه و سفید دست نمیزنند کرد او را دنیا نمیکردند . حتی اینکه اگر کسی سر سلامتی کوید پاسخ باز پس نمیدهند . اگر فقیر است درین اوقات سایرین خرج او را میکشند . پس از چند هفته انگاه دوختن رختهای چاک زده بر او جایز میشود . همینکه پسر بمرک پدر می نشیند تا روز قیامت چاک گریبانش دوختنی نیست . درد بی درمان اینکه هر که را لباس عزا در بر است یکسال تمام هیچ لفظ تحبیتی او را تبریک و تهنیت نشاید کرد .

(فصل دهم در شکار خشکی و دریایی)

شکار در نزد گروهی جزو ضرورت و در نزد گروهی دیگر جزو ریاضت و تفریح است . مردم یکی دنیای شمالی مدتی مدید پیش از آنکه برزگری و سوداگری و پیشه وری در نزد ایشان متداول شود باصید و شکار زندگی میکردند . کار آمدان شان باهنک لخبیر چند روز پیدر پی به پیشها فرو میرفتند و گاه میشد که از بتگاه خویش بقدر صد فرسنگ دری

بهائی که خوراک ایشان را میسایست میافتادند .
 گوشت نعجیر را قوت و پوستش را لباس
 میساختند . همینکه زمین بلادشان کشتزار
 شد و کشت و کار رونق یافت کذران ایشان
 باصبادی باطل و این گونه زندگانی باطل کردید
 و زراعت و فلاح را مایه زندگی قرار دادند .
 در میان وحشیان (بریزلیا) مرد با همراهی
 زن باتیر و پیکانهای کونا کون بامداد از نگاه
 خود بیرون میرفتند و به پیشهای انبوه میخزیدند .
 مرد در زیر شاخ و برگ درختان باشکم بزمین
 میسرید و به (کبی) و بوزینه و (تابور) که
 نوعی از کراز است و به (اغوتی) که حیوانی است
 بچته قریب بخرکوش تیر میانداخت . چون
 یکی ازین جانوران را شکار کردی زن به نگاه
 میرد و در آنجا شام شبشان را ترتیب میکرد .
 ساکنان جبال (آنده) مرد وزن باهم بشکار
 سیاه کوش بیرون میرفتند و در سنگلاخها
 پر و هوش مینمودند . و هر جا که سراغی و بویی
 از سیاه کوش میردند یا میشنیدند داعی بجانب
 سوراخ او میکستردند . همینکه چند تن از ان
 بدام میافتاد زن باشادی او را بلانه میرد .